

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا

فروزان راسخی*

سمیه کلاهدوزان**

چکیده

برهان جهان‌شناختی از جمله براهین اثبات وجود خداست که از زمان افلاطون تا کنون مورد توجه فلاسفه بوده است. در این مقاله تقریرات جدید علامه طباطبایی از این براهین، به‌ویژه از برهان علت و معلول و برهان حرکت و محرک مورد بررسی قرار گرفته و آراء ایشان در این زمینه با آراء ابن‌سینا مقایسه شده است. به این منظور، براهینی که ابن‌سینا در این باب مطرح نموده است از آثارش اخذ و گزارش شده است و سپس در بررسی مقایسه‌ای میان تقریرات علامه و آراء ابن‌سینا، اخذ و اقتباس‌های او از ابن‌سینا و نیز تقریرات جدید او نسبت به ابن‌سینا تبیین شده‌اند که در این میحث نوآوری‌های علامه نسبت به ابن‌سینا قابل توجه است و اکثر براهین علامه در مرتبه بالاتری از اتقان و استواری نسبت به ادله ابن‌سینا قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: دلیل، برهان، جهان‌شناختی، علت و معلول، حرکت و محرک.

*. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهرا (س)

** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه الزهرا (س)

aria_bastan2500@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۲۹؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۸/۲۲]

(۱) مقدمه

براهین جهان‌شناختی از جمله براهین اثبات خداست که از زمان افلاطون تا کنون مورد توجه فلاسفه بوده است. این براهین شامل وجوب و امکان، علت و معلول، حرکت و محرک، نظم و منتهی شدن سلسله مراتب ارزش‌ها به ارزش مطلق است که فیلسوفان برای هر یک از این براهین تقریرهای مختلفی را بیان نموده‌اند. در این مقاله کوشیده‌ایم که تقریرهای علامه طباطبایی، به‌عنوان فیلسوف معاصر، از براهین جهان‌شناختی، به‌ویژه دو برهان علت و معلول و حرکت و محرک را بررسی کنیم.

هدف این مقاله تبیین این مسأله است که تقریرهای جدید علامه از براهین جهان‌شناختی در مقایسه با ابن‌سینا کدام‌ها هستند. سؤالاتی که در باب این مسأله مطرح می‌شود و این تحقیق سعی دارد آن‌ها را پاسخ دهد، از این قرارند:

(۱) انواع براهین جهان‌شناختی بر وجود خدا از دیدگاه علامه طباطبایی کدامند؟

(۲) دیدگاه علامه درباره تقریرهای ابن‌سینا از براهین جهان‌شناختی چیست؟

(۳) علامه برای کدامیک از براهین جهان‌شناختی تقریر جدیدی ارائه داده است؟

بررسی تقریرات جدید علامه و مقایسه آن با تقریرات ابن‌سینا منوط به بیان تقریرات آنان از این براهین است. بنابراین در این مقاله تقریرات مختلف دو فیلسوف از استدلال‌های متعدّد براهین علت و معلول و حرکت و محرک گزارش می‌شود تا از این رهگذر بتوان اخذ و اقتباس‌های علامه از فلسفه مشاء و تقریرات جدید او را نسبت به تقریرات ابن‌سینا مورد بررسی قرار داد.

در بررسی و مقایسه ادله علامه با ابن‌سینا، آن دسته از ادله علامه در زمره اخذ و اقتباس‌های او قرار می‌گیرند که به لحاظ روشی که او در اثبات مطلوب اتخاذ نموده است و همچنین مقدماتی که آن ادله را بر آن‌ها استوار کرده است، با ادله ابن‌سینا در یک جهت و راستا قرار داشته باشند. اما از آنجا که این تقریرات در نحوه کاربرد مقدمات که بیشتر متأثر از مبنای فلسفی هر فیلسوف و موضوع ادله و گستردگی دامنه اثبات مطلوب است، از یکدیگر متفاوت و متمایز می‌شوند، در این مقایسه هم وجوه اشتراک و هم وجوه افتراق آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. دسته دیگر از استدلال‌های علامه که در زمره تقریرات جدید او نسبت به ابن‌سینا محسوب می‌شوند، از حیث روش اتخاذ شده در اثبات واجب و مقدماتی که آن ادله بر آن‌ها استوارند، به کلی متمایز و متفاوت از ادله ابن‌سینا هستند. در نهایت با توجه به بررسی و مقایسه انجام شده میان ادله علامه و ابن‌سینا، آشکار شد که اکثر ادله علامه از حیث استواری و اتقان در مرتبه بالاتری نسبت به ادله ابن‌سینا قرار می‌گیرند.

۲) برهان علت و معلول

۲-۱) استدلال اول

۲-۱-۱) تقریر ابن‌سینا

یکی از معتبرترین براهین اثبات وجود خدا برهان ابن‌سینا در کتاب *الاشارات و التنبیها* (ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ج ۱، ۲۶۱) است که معروف به برهان صدیقین سینوی است و تقریر مشابهی از آن نیز در دو کتاب *مبدأ و معاد و نجات* (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ۲۲؛ نیز: ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ۵۶۶) ارائه داده است.

این برهان از حیث قوت استدلال، از قدیمی‌ترین براهین اثبات وجود خداست. این برهان در مقایسه با برهان صدیقین در مکتب حکمت متعالیه، سهل‌الوصول‌تر به مطلوب و آموزشی‌تر محسوب می‌شود؛ زیرا فهم برهان صدیقین ملاًصدرا در چهارچوب فلسفه او و با فرض قبول مبانی آن امکان‌پذیر است، در حالیکه فهم برهان سینوی بر مقدمات فلسفی زیادی استوار نیست و فهم و پذیرش مقدمات آن مبتنی بر قبول مبانی خاص فلسفه او نیست (کرمی و سعادت، ۱۳۸۷، ۶).

نقطه آغاز برهان ابن‌سینا در سه کتاب *اشارات، مبدأ و معاد و نجات* پذیرش موجود خارجی و مصداق «موجود» است نه مفهوم «موجود». در این برهان، اگر هم به مفهوم «موجود» توجهی شده است این توجه به لحاظ مراتب این مفهوم برای مصداق «موجود» است (همان، ۸). از نظر ابن‌سینا و شارحان آثار او، پذیرش واقعیت خارجی، یک گزاره بدیهی است و مبتنی بر پذیرش دست‌کم یک موجود خارجی است. بداهت این گزاره که «لااقل یک موجود، موجود است» در میان اقسام بدیهیات از اولیات نیست؛ زیرا در گزاره اولی، رابطه موضوع و محمول، رابطه میان دو مفهوم است در صورتیکه گزاره مورد بحث، سخن از مفهومی است که در خارج مصداق دارد و آن مفهوم موجود است و عقل از تصور چنین موضوع و محمولی، به صدق این گزاره حکم نمی‌کند. همچنین از قبیل متواترات، حدسیات، مجربات و فطریات هم نیست (همان، ۱۶). بنابراین بداهت گزاره «لااقل یک موجود، موجود است» از سنخ محسوسات است؛ زیرا از نظر ابن‌سینا، نقطه آغاز ادراک، ادراک حسی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ۲۲۰).

ابن‌سینا در این برهان، استدلال خود بر اثبات واجب‌الوجود را بر پایه دو مقدمه بنا می‌نهد. در مقدمه اول به تقسیم موجودات به موجودی که ترجیح وجودش بالذات است و یا ترجیح وجودش بالغیر است، می‌پردازد و در مقدمه دوم نیاز ممکن در وجودش به یک مرجح را بیان می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ج ۱، ۲۶۰-۲۵۹). او بعد از بیان و اثبات این دو مقدمه، به اثبات واجب‌الوجود می‌پردازد.

در استدلالی که ابن‌سینا اجمالاً به اثبات واجب‌الوجود می‌پردازد، با توجه به دو مقدمه قبل، ترجیح وجودی ممکن در خارج و نیز نیازمندی آن در ترجیح وجودش به غیر مسلم

فرض می‌شود.

صورت این برهان به این نحو است:

(۱) آن «غیر» که ممکن در وجودش نیازمند آن است، یا واجب‌الوجود بالذات است و یا ممکن‌الوجود بالذات.

(۲) اگر شقّ اول باشد، مطلوب ما، یعنی واجب‌الوجود بالذات، اثبات می‌شود.

(۳) اگر شقّ دوم باشد، یا سلسله ممکنات به واجب‌الوجود بالذات منتهی می‌شود، یا تسلسل لازم می‌آید و یا دور لازم می‌آید.

(۴) دور و تسلسل محال است.

نتیجه: پس نتیجه می‌گیریم که تنها یک شقّ صحیح است، و آن اینکه علت ممکن منتهی به واجب‌الوجود بالذات شود (ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ج ۱، ۲۶۱).

شیخ در این برهان تنها فرض لزوم تسلسل را بیان کرده است؛ خواجه در شرح اشارات، علت این را که ابن‌سینا دو شقّ دیگر برهان را بیان نکرده است، این می‌داند که چون شقّ اول که همان منتهی‌شدن به واجب است، مطلوب است، شیخ از بیان آن پرهیز کرده است و شقّ دوم را هم که لزوم دور است، از آنجا که فساد و بطلان آن آشکار است، ذکر نکرده است. خواجه در توضیح این برهان بیان می‌کند که این فصل تنها در صدد اثبات نیازمندی سلسله ممکنات در وجودش به غیر خود است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ۲۰).

۲-۱-۲) تقریر علامه طباطبایی

علامه در نه‌ایه‌الحکمه برهانی را که ابن‌سینا در نمط چهارم اشارات اقامه کرده است (و علامه او را مبتکر این برهان می‌داند) به‌طور خلاصه تقریر می‌کند (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۲، ۲۷۰).

او استدلال خود بر اثبات واجب‌الوجود بالذات را بر مبنای تقسیم موجودات بر اساس اینکه ترجیح وجودشان یا لذاته است و یا لغیره قرار می‌دهد و از این طریق به اثبات این نکته می‌پردازد که موجودی که ترجیح وجودش لغیره است به علت نیاز دارد.

صورت برهان که از دو قیاس حملی و شرطی تشکیل یافته است به این نحو است:

قیاس حملی:

(۱) چیزی در خارج موجود است.

(۲) هر موجودی وجودش بر عدمش رجحان دارد.

(۳) پس چیزی که وجودش بر عدمش رجحان دارد در خارج است.

قیاس شرطی:

(۱) چیزی که وجودش بر عدمش رجحان دارد در خارج است (نتیجه‌قیاس حملی).

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا ۱۱۱
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh Tabataba'i and Avicenna)

۲) هر چیزی که وجودش بر عدمش رجحان داشته باشد، یا رجحانش بالذات است و یا به موجودی که رجحانش بالذات است، منتهی می‌شود.

۳) بنابراین در خارج چیزی هست که یا رجحانش بالذات است و یا به چیزی که رجحانش بالذات است منتهی می‌شود (شیروانی، ۱۳۷۳، ۲۰۰).

علامه بعد از تقریر این برهان از ابن‌سینا، خود برهانی دیگر شبیه به برهان ابن‌سینا اقامه می‌کند، با این تفاوت که در این برهان حدّ وسط به‌جای «ترجّح وجود»، «وجوب وجود» است. به این ترتیب علامه ملاک تحقق هر موجودی در خارج را وجوب وجود بیان می‌کند و استدلالش بر اثبات واجب‌الوجود مبتنی بر تقسیم موجودات به واجب‌الوجود بالذات و واجب‌الوجود بالغیر و بیان نیازمندی واجب‌الوجود بالغیر در وجودش به یک علت است.

مقدمات این استدلال از این قرار است:

۱) موجودی در خارج تحقق دارد.

۲) هر موجودی که در خارج تحقق دارد واجب‌الوجود است.

۳) هر واجب‌الوجودی یا در وجوب وجودش نیازمند غیر است و یا نیازمند به غیر نیست.

۴) اگر موجود در وجوب وجودش نیازمند به غیر نباشد، واجب‌الوجود بالذات است که مطلوب ماست.

۵) اگر در وجودش نیازمند به غیر باشد، آن غیر یا واجب‌الوجود بالذات است و یا تسلسل لازم می‌آید و یا مستلزم دور می‌شود.

۶) اگر آن غیر واجب‌الوجود بالذات باشد، مطلوب اثبات می‌شود.

۷) تسلسل و دور محال است.

۸) بنابراین در خارج چیزی است که یا وجودش واجب بالذات است و یا به چیزی که واجب بالذات است منتهی می‌شود.

هر دو برهان نقل شده از ابن‌سینا و علامه از طریق مسلّم فرض کردن بطلان دور و تسلسل به مطلوب خود می‌رسند و مصداق امر موجود در خارج، موضوعیت هر دو برهان را تشکیل می‌دهد.

علامه در تعلیقه خود بر *سفار* نیز، با بدیهی دانستن محال بودن ترجیح بلا مرجّح حتی نزد اشعریون، برهان خود را از طریق بطلان تسلسل و دور و حول محور «ترجّح وجود» در اثبات وجود خدا اقامه می‌کند (علامه طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶، ۲۶)

۲-۲ استدلال دوم
۱-۲-۲ تقریرات ابن سینا
تقریر اول:

ابن سینا در برهان تفصیلی اش بر اثبات واجب الوجود، ادعای خود را اینگونه مطرح می‌کند: «هر جمله‌ای که هر یک از افراد آن معلول بوده باشد، علتی بیرون از آحاد را می‌خواهد (ابن سینا، ۱۳۶۸، ج ۱، ۲۶۲).

آنچه در این ادعای استدلال تفصیلی مهم است، این است که تمام آحاد جمله معلول و ممکن هستند. همچنین امکان و معلولیت آحاد موجب نیازمندی آن‌ها به علتی خارج از حاد است که ممکن و معلول نباشد؛ زیرا اگر معلول باشد داخل در آحاد است پس این علت لازم است واجب الوجود باشد تا نیازمند به علت نباشد و خارج از سلسله باشد (بهشتی، ۱۳۸۳، ۱۳۹).

تفاوتی که استدلال تفصیلی شیخ با استدلال اجمالی وی دارد این است که در استدلال تفصیلی آنچه مطرح و مهم است این است که آحاد جمله معلولند، اعم از اینکه متناهی باشند یا غیر متناهی و یا متوقف بر دور باشند یا تسلسل، در این استدلال حکم عام است، اما در استدلالی که شیخ اجمالاً بیان نموده است تنها دور و تسلسل مطرح است، یعنی متناهی بودن و نامتناهی بودن سلسله، که در صورت وجود هر یک از آن‌ها توقف آحاد آن دوری و تسلسلی است (همان).

استاد مطهری این برهان را در باب روشی که شیخ در آن به کار برده است، متمایز از تمام براهین فلاسفه در روش اثبات امتناع تسلسل و همچنین متمایز از براهین خودش در کتب دیگر می‌داند؛ زیرا شیخ در این برهان امتناع تسلسل را در علل ممکنه اعم از متناهی و غیرمتناهی اثبات نموده است و چون تسلسل علل ممکنه اعم مطلق از تسلسل علل غیرمتناهی است با اثبات امتناع اعم، امتناع اخص نیز اثبات می‌شود (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷، ۲۶).

ابن سینا برای اثبات مدعای خود استدلالش را در قالب یک برهان خلف مطرح می‌کند و قیاسی که در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد، قیاس استثنایی مرکب از منفصله حقیقه و یک استثناء است. این برهان به این صورت است:

مدعا: هر جمله‌ای که هر یک از آحاد آن معلول باشد، علتی بیرون از آن را که ممکن نباشد اقتضا می‌کند.

۱) اگر علتی مغایر با آحاد اقتضا نکند، یا اصلاً علتی را اقتضا نمی‌کند و یا علتی را اقتضا می‌کند.

۲) اگر علتی را اقتضا کند، آن علت یا مجموع آحاد است، یا هر یک از آحاد است و یا بعض معین از آحاد است.

۳) هر چهار شقّ محال است.

نتیجه: بنابراین تنها یک شقّ که آن هم مدّعاست، باقی می‌ماند (ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ۲۶۲).

بیان و اثبات ابطال هر چهار شقّ به این صورت است:

۱) شقّ اوّل که جمله مستغنی از علّت است، باطل است؛ زیرا اگر جمله مستغنی از علّت باشد، باید واجب‌الوجود باشد، در حالیکه جمله ممکن‌الوجود است؛ زیرا جمله به آحادش تعلّق و وابستگی دارد و بدون آن‌ها وجودش تحقق‌پذیر نیست. از سویی دیگر، فرض بر این است که هر یک از آحاد، خود معلول و ممکنند و نیازمند به علّتند و جمله نیز نیازمند به آحاد است، پس جمله به‌نحو اولی محتاج علّت است.

۲) شقّ دوّم که علّت مجموع و کلّ آحاد باشد نیز باطل است؛ زیرا «کل» به معنای کلّ مجموعی، لازم می‌آورد که شیء علّت برای خودش باشد؛ زیرا در کلّ مجموعی، آحاد و جمله یک چیز است و اگر کلّ آحاد، علّت جمله باشند، لازم می‌آید که آحاد علّت خود باشند؛ و این امر محال و باطل است.

۳) شقّ سوّم که هر یک از آحاد جمله علّت جمله است، باطل است؛ زیرا هر واحد از آحاد سلسله، علّت برای معلول خاصّ خود است و اگر هر واحد، علّت برای مجموع آحاد باشد، لازم می‌آید هر یک از آحاد سلسله، در حکم مجموع سلسله باشد و از آن جمله علل آن واحد باشد.

۴) شقّ چهارم هم که علّت جمله بعض آحاد است، باطل است؛ زیرا اولاً تمام آحاد جمله با یکدیگر یکسان هستند و هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد و علّت بودن هریک برای جمله ترجیح بلامرّجّ است؛ ثانیاً آحاد جمله همه معلولند؛ زیرا هریک معلول قبل از خود است و هریک از آحاد جمله اگر بخواهد علّت جمله شود، خود آن نیز دارای علّت است و علّت آن بعض برای اینکه علّت جمله شوند، برتری و اولویت دارند تا خود آن بعض (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷، ۲۷).

تقریر دوّم:

ابن‌سینا در کتاب مبدأ و معاد برهان دیگر خود را با توجّه به دو مقدّمه‌ای که در ابتدا مطرح نموده است، تقریر می‌کند. این دو مقدّمه از این قرارند:

مقدّمه اوّل: تقسیم سلسله‌ای از موجودات به اینکه یا تمام آحاد آن با هم در زمان واحد موجود شده‌اند و یا اینکه تمام آحاد آن با هم در زمان واحد موجود نشده‌اند؛

مقدّمه دوّم: اگر سلسله موجودات با هم در زمان واحد موجود نشده باشند، مانعی از تسلسل این سلسله تا بی‌نهایت نیست. اما تسلسل سلسله‌ای از موجودات تا بی‌نهایت که با هم در زمان واحد موجود شده‌اند از طریق استدلال بطلان آن ثابت می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ۲۲ و ۲۳).

مدّعا در این برهان به این نحو است که سلسله ممکنات به علّتی که خارج از سلسله و واجب‌الوجود

است، منتهی می‌شود.

این برهان، یک برهان خلف است که شامل سه قیاس استثنایی است.

قیاس الف:

(۱) اگر تمام آحاد جمله با هم موجود باشند یا جمله واجب‌الوجود بالذات است و یا ممکن‌الوجود بالذات است.

(۲) جمله واجب‌الوجود بالذات نیست.

(۳) پس جمله ممکن‌الوجود بالذات است.

قیاس ب:

(۱) اگر جمله ممکن‌الوجود بالذات باشد، علتش یا خارج از جمله است و یا داخل در جمله است.

(۲) اگر علت داخل در جمله باشد یا همه آحاد آن واجب‌الوجودند و یا ممکن‌الوجود.

(۳) هر سه شق باطل است.

(۴) پس علت جمله خارج از آن است.

قیاس ج:

(۱) اگر علت خارج از جمله باشد، آن یا واجب‌الوجود است و یا ممکن‌الوجود.

(۲) علت ممکن‌الوجود نیست.

(۳) بنابراین علت جمله واجب‌الوجود است. (همان)

بیان و اثبات ابطال هر یک از شقوق در این قیاسات سه‌گانه به این نحو است:

در قیاس الف/جمله واجب‌الوجود نیست؛ زیرا کل بر اجزایش متقوم است و با مسلم دانستن این فرض که اجزاء جمله و آحاد آن ممکن‌الوجودند، اگر جمله واجب‌الوجود باشد، به این معنی است که واجب‌الوجود به ممکن‌الوجود متقوم می‌شود و این محال است.

در قیاس ب هر سه شق باطل است؛ زیرا اگر علت جمله داخل در جمله باشد یا همه آحاد جمله واجب‌الوجودند و یا ممکن‌الوجودند در حالیکه آحاد جمله واجب‌الوجود نیستند؛ زیرا فرض ما بر این است که هر یک از آنها ممکن‌الوجود باشند و واجب‌الوجود بودن آنها خلاف فرض است و اگر همه آحاد جمله ممکن‌الوجود باشند، پس علت جمله که داخل در جمله است، هم علت برای هر یک از آحاد و هم علت برای خودش می‌شود و چیزی که ذات خود را اقتضا نکند، آن واجب‌الوجود است نه ممکن‌الوجود و این خلاف فرض است. پس با ابطال این دو شق، این شق که علت جمله داخل در جمله باشد نیز باطل می‌شود.

در قیاس ج ممکن‌الوجود بودن علت خارج از جمله باطل می‌شود؛ زیرا ممکن‌الوجود بودن تمام آحاد جمله فرض شده است و تمام علل ممکن‌الوجود را در داخل جمله قرار دادیم، پس باید علتی که خارج از جمله است ذاتاً چیزی غیر از آحاد جمله که داخل در جمله‌اند، باشد، یعنی واجب‌الوجود باشد تا سلسله ممکنات به آن علت که واجب‌الوجود است، منتهی شود. (همان)

تقریر سوّم:

ابن‌سینا در رساله العرشیه برهان خود در اثبات واجب‌الوجود را بر دو مقدمه مبتنی می‌کند. در مقدمه اول موجودات را به دو دسته تقسیم می‌کند، موجوداتی که در وجودشان دارای سبب هستند و موجوداتی که در وجودشان دارای سبب نیستند و در مقدمه دوم با توجه به مقدمه اول موجودات را به ممکن و واجب تقسیم می‌کند؛ به این طریق که موجود اگر در وجودش دارای سبب باشد، ممکن‌الوجود است و اگر دارای سبب نباشد، واجب‌الوجود است (ابن‌سینا، بی‌تا، ۲۴۲).

ابن‌سینا بعد از بیان این مقدمات در صدد اثبات مدّعی خود که عبارت از منتهی شدن ممکنات به واجب‌الوجود است، می‌پردازد.

پیکره این برهان شامل یک قیاس منفصله استثنایی است، مقدمات این برهان به این ترتیب است:

- ۱) موجود در وجودش یا دارای سبب است یا دارای سبب نیست.
 - ۲) اگر موجود در وجودش دارای سبب باشد، ممکن‌الوجود بالذات است و اگر دارای سبب نباشد، واجب‌الوجود بالذات است.
 - ۳) امکان امری زائل نشدنی از ممکن‌الوجود است، خواه قبل از موجود شدنش باشد و خواه بعد از حصول وجودش.
 - ۴) واجب‌الوجود بالذات موجودی است که در هیچ وجهی از وجوهش نیازمند سببی نیست.
 - ۵) الف- موجود یا واجب‌الوجود است و یا ممکن‌الوجود.
ب) اگر موجود واجب‌الوجود بالذات باشد، مطلوب ثابت می‌شود.
ج) اگر موجود ممکن‌الوجود باشد، سببش یا ممکن‌الوجود است و یا واجب‌الوجود است.
د) اگر سببش ممکن‌الوجود باشد، هیچ‌یک از ممکنات موجود نمی‌شدند.
- نتیجه اینکه ممکنات به موجودی که واجب‌الوجود است منتهی می‌شوند. (همان)
- مقدماتی که این برهان بر آنها مبتنی است، برخلاف براهین قبل که با بررسی مفهوم امر موجود، موجودات را به واجب و ممکن تقسیم می‌نماید و سپس با توجه به ماهیت ممکن، نیازمندی آن در وجودش به سبب و علت آشکار می‌شود، در این برهان در ابتدا با تقسیم موجودات به موجوداتی که دارای سبب نیستند و موجوداتی که دارای سبب‌اند، ممکن‌الوجود بودن

موجودات دارای سبب و واجب‌الوجود بودن موجودات بدون سبب آشکار می‌شود.

۲-۲-۲) تقریر علامه طباطبایی

علامه در تفسیر المیزان برهان خود را از طریق وجود جریان علیت در اجزاء عالم برای اثبات وجود خدا بیان می‌کند و متذکر این مطلب می‌شود که خداوند در قرآن بر اساس وجود علیت میان تمام اجزاء عالم، بر وجود خود استدلال می‌کند؛ زیرا تمام جریانات علیت را به خدای فاطر و صانع استناد می‌دهد.

مقدمات این برهان به این نحو است:

مدعا: قانون علیت عمومی اقتضای وجود علت‌العلل و مسبب‌الاسباب برای عالم می‌کند.

(۱) میان تمام اجزاء عالم علیت حاکم است و هر جزئی از عالم معلول جزئی دیگر است.

(۲) کلّ و مجموع سلسله معلولات خود معلولی است که نیازمند علت است.

(۳) علت کلّ سلسله معلولات خارج از آن است؛ زیرا اگر داخل در سلسله باشد آن نیز معلول است.

(۴) علتی که خارج از سلسله معلولات باشد، علتی است که نیازمند به علت دیگر نیست و آن واجب‌الوجود بالذات و علت‌العلل و مسبب‌الاسباب است.

پس نتیجه این است که علت کلّ عالم واجب‌الوجود است و این نتیجه از طریق وجود قانون علیت عمومی به دست آمد (علامه طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ۳۵۹-۳۵۶).

علامه در این برهان خود متذکر این مطلب می‌شود که علت که خارج از سلسله است به این معناست که از جنس اجزاء سلسله علت و معلول‌ها نیست، نه اینکه در رأس سلسله قرار داشته باشد؛ زیرا در این صورت خود سلسله از علت غایب می‌شود.

آنچه در این برهان مطرح است، این مطلب است که علامه با توجه به مفهوم وجودی و رابطه وجودی میان اجزاء عالم، مفهوم معلولیت را از وجود آن‌ها انتزاع می‌کند و از این طریق نیازمندی مجموع عالم به علت‌العلل را اثبات می‌نماید.

این برهان بدون استفاده از برهان امتناع تسلسل و دور مطلوب خود را اثبات می‌کند.

شباهت تقریر علامه از این استدلال با تقریر ابن سینا در اشارات این است که در هر دو تقریر موضوعیت برهان را سلسله‌ای از موجودات که دارای رابطه علیت با یکدیگرند تشکیل می‌دهد و در هر دو تقریر اثبات وجود علت‌العلل که خارج از جمله است برای کلّ سلسله علل و معلول مطلوب است. در هر دو تقریر برای رسیدن به مطلوب از برهان امتناع تسلسل و دور استفاده نشده است و در هر دو برهان امکان و معلولیت آحاد سلسله موجب نیازمندی آن‌ها به علتی خارج از آحاد که معلول و ممکن نباشد، می‌شود.

اما تفاوتی که برهان علامه با برهان ابن سینا دارد در این مطلب است که ابن سینا در برهانی که بر

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا ۱۱۷
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

وجود واجب‌الوجود اقامه می‌کند، در صدد اثبات واجب‌الوجود بودن علت کل جمله از طریق اثبات این مطلب است که مجموع آحاد و یا هر یک از آن‌ها و یا بعض معین از آن‌ها علت کل جمله نیستند. در حالیکه علامه وجود رابطه علیت میان اجزاء عالم را و معلول بودن کل عالم را در اثبات نیازمندی کل عالم به علتی که واجب‌الوجود باشد، کافی می‌داند؛ زیرا خود وجود معلولی اجزاء عالم و در نتیجه معلول بودن کل عالم، وجود علتی که غیر از جنس اجزاء سلسله معلول‌هاست (یعنی علتی که معلول نیست) را اقتضا می‌کند.

تقریر نقل شده از ابن‌سینا در *مبدأ و معاد* نیز نظیر استدلال او در *اشارات* در صدد اثبات علت‌العلل و واجب‌الوجودی است که خارج از سلسله ممکنات است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ۲۳-۲۲). با این تفاوت که در این برهان در ابتدا نیاز جمله به علت را با استفاده از امتناع تسلسل سلسله‌ای از علل ممکنه که آحاد آن با هم موجود شده‌اند در طی دو مقدمه اثبات می‌کند و سپس وجود علتی که واجب‌الوجود و خارج از سلسله ممکنات است را بدون نیاز به امتناع تسلسل اثبات می‌کند؛ در حالیکه در تقریر ابن‌سینا در *اشارات*، هم نیاز سلسله ممکنات به علت و هم خارج از سلسله بودن این علت و نیز واجب‌الوجود بودن آن بدون نیاز به امتناع تسلسل اثبات می‌شود. همچنین در این برهان برخلاف برهان قبل ممکن‌الوجود بودن یا واجب‌الوجود بودن علت جمله مسلم فرض نشده است و برای اثبات هر کدام استدلالی مطرح شده است.

بنابراین، این تقریر علاوه بر همان وجوهی که برهان ابن‌سینا در *اشارات* را از برهان علامه در *المیزان* متمایز می‌کند، در نیاز آن به امتناع تسلسل برای اثبات وجود علت برای کل سلسله علل نیز از برهان علامه متمایز می‌گردد. همچنین از دیگر وجه امتیاز این تقریر با تقریر علامه در این مطلب است که واجب‌الوجود بودن علت جمله و نیز ممکن‌الوجود بودن جمله بدون اینکه مسلم فرض شود در دلایلی جداگانه اثبات شده است، در حالیکه در برهان علامه امکان جمله با توجه به وابستگی آن به آحاد و نیز واجب‌الوجود بودن علت جمله با توجه به خارج از سلسله علل ممکنه بودن آن یک امر مسلم فرض شده است و نیازی به اثبات نداشته است.

۲-۳) استدلال سوم

علامه در *نهایه الحکمه* از طریق نفس انسانی بر وجود واجب‌الوجود اقامه برهان می‌کند. تقریر او از این برهان دقیقاً مطابق با تقریر مآصدرا در کتاب *مبدأ و معاد* است. مآصدرا این برهان را برهان حکمای طبیعی می‌داند؛ و طریقتش را در اثبات واجب بسیار نیکو می‌داند (شیرازی، صدرالمتألهین، ۱۳۶۲، ۲۲).

این برهان مبتنی بر پنج مقدمه است که عبارت است از: تجرد نفس، حدوث نفس، امکان نفس، احتیاج نفس به سبب غیر جسمانی و لزوم انتهاء سلسله علل مجرد به واجب‌الوجود.

این برهان طی اثبات سه مدعا وجود واجب‌الوجود را اثبات می‌کند. مدعای اول: نفس همراه با

پیدایش بدن، حادث می‌گردد؛ مدعای دوّم: نفس نیازمند علّت است؛ و مدعای سوّم: علّت حدوث نفس واجب‌الوجود است.

مرحله اوّل برهان؛ مدعا: نفس همراه با پیدایش بدن حادث می‌گردد.

این برهان که یک برهان خلف است و متشکل از یک قیاس استثنایی است، به این نحو است:

- (۱) نفس یا همراه با پیدایش بدن حادث می‌شود و یا قبل از پیدایش بدن موجود است.
- (۲) اگر نفس قبل از پیدایش بدن موجود باشد، یا بدون تعلّق به بدنی موجود است و یا متعلّق به بدنی دیگر است.

(۳) هر دو شقّ باطل است.

(۴) بنابراین، تنها این شقّ که نفس همراه با پیدایش بدن حادث می‌شود باقی می‌ماند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۲۷۲).

بیان ابطال این دو شقّ به این نحو است:

نفس قبل از پیدایش بدن بدون تعلّق به بدنی موجود نیست؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید نفوس متعدّد که در حدّ نوعی‌شان متحد هستند، نه متکثر باشند و نه واحد. متکثر نیستند؛ زیرا تمایز افراد تحت یک نوع یا به فاعل است یا به غایت یا به مواد و یا به عوارض‌شان. فاعل نفوس یکی است و غایت آن‌ها نیز که همان اتصال و تشبّه به فاعل‌شان است یکی است. تمایزشان به ماده یا به عوارض ماده و یا آنچه در حکم بدن باشد، نیست؛ زیرا این امر خلاف این فرض است که نفوس جدای از ابدان موجودند و نیز نفوس قبل از بدن یک نفس واحد نیستند؛ زیرا قبول کثرت بعد از وحدت از خواص مقادیر و عوارض آن‌هاست و نفس اینگونه نیست (شیرازی، صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، ۲۲۱ و ۲۲۲).

(۱) نفس قبل از پیدایش بدن متعلّق به بدنی دیگر نیست؛ زیرا در غیر این صورت مستلزم تناسخ است و چون تناسخ مستلزم این است که نفس از فعلیت به قوه برگردد محال است.

مرحله دوّم برهان؛ مدعا: نفس در وجودش نیازمند علّت است.

این برهان که متشکل از یک قیاس استثنایی است به این نحو است:

(۱) نفس حادث است.

(۲) هر امر حادثی نیازمند است.

(۳) بنابراین نفس نیازمند علّت است.

مرحله سوّم برهان؛ مدعا: علّت حدوث نفس واجب‌الوجود است.

این برهان که یک برهان خلف است و متشکل از یک قیاس استثنایی است، به این نحو است:

(۱) علّت حدوث نفس یا جسم، یا امر جسمانی و یا واجب‌الوجود است.

(۲) علّت حدوث نفس، جسم یا امر جسمانی نیست.

(۳) پس تنها یک شقّ باقی می‌ماند و آن اینکه علّت حدوث نفس واجب‌الوجود است.

بیان ابطال این دو شقّ به این نحو است:

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا ۱۱۹
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

- (۱) علت حدوث نفس جسم نیست؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید تمام اجسام دارای نفس باشند، در حالی که تمام اجسام دارای نفس نیستند.
- (۲) از آنجا که تأثیر جسم به کمک وضع صورت می‌گیرد، اگر علت حدوث نفس امر جسمانی باشد، لازم می‌آید نفس دارای وضع باشد، در حالیکه نفس مجرد است و امر مجرد دارای وضع نیست.
- (۳) دلیل دیگر بر اینکه علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی نیست این است که اگر علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی باشد، لازم می‌آید موجود ضعیف‌تر علت موجود والاتر و عالی‌تر باشد و این محال است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۲۷۲).

۲-۴) استدلال چهارم

علامه در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* برهانی را اقامه می‌کند که تقریر او از این برهان بر برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه اسلامی منطبق است. اما این برهان با مقدمه‌ای که او در ابتدای آن ذکر می‌کند، با دو برهان حدوث و وجوب و امکان متمایز می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۵، ۱۲۹).

از نظر استاد مطهری، مقدمه‌ای که علامه مطرح می‌نماید، در رابطه با ارتباط وجودی میان اجزاء جهان است و این وابستگی وجودی میان اجزاء عالم باعث می‌شود که آنها در کل، یک واحد خارجی را تشکیل دهند و در نتیجه کل جهان نیازمند علتی وجودی خارج از خود باشد (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۳۰). این مقدمه به‌واسطه مقدمات دیگر قابل طرح است. این مقدمات از این قرارند:

- (۱) تمام اجزاء جهان دارای ارتباط وجودی با هم هستند.
- (۲) ارتباط وجودی میان اجزاء جهان یک ارتباط واقعی و مستقل از ذهن است، نه یک امر پنداری.
- (۳) جهان با اجزاء خود یک واحد خارجی است.
- نظر استاد مطهری در خصوص فایده این مقدمه برای این برهان آن است که با فرض یک واحد خارجی برای کل جهان، لزوم اثبات عدم علیت وجودی اجزاء جهان برای خود آنها از بین می‌رود و در نتیجه بدون نیاز به استفاده از امتناع تسلسل علل، وجود علتی ماوراء اجزاء جهان که از جنس آنها نیست و واجب‌الوجود است، اثبات می‌شود (همان). به این ترتیب علامه در این برهان هم بر امتناع تسلسل، برهان اقامه نموده است و هم به‌طور مستقیم پیش از اینکه امتناع تسلسل ثابت شده باشد، وجود واجب را اثبات می‌نماید (همان، ۹۷).

علامه با توجه به این مقدمه و مقدمات دیگر این برهان، دو تقریر از این برهان ارائه می‌دهد که یکی بر مبنای حرکت عمومی و جوهری جهان و در نتیجه حدوث جهان است و دیگری در صورت انکار حرکت عمومی جهان مبتنی بر امکان جهان است.

تقریر اول علامه که واجب‌الوجود را به استناد وجود حرکت در جهان و در نتیجه حادث‌بودن و

نیازمندی موجود حادث به علت اثبات می‌کند دارای این مقدمات است:

مدعا: جهان دارای علت وجودی خارج از خود است.

(۱) جهان با اجزاء خود یک واحد خارجی است (با توجه به مقدمه سوم).

(۲) این واحد خارجی دارای حرکت عمومی (حرکت وضعی، مکانی و حرکت جوهری) است.

(۳) معنای حرکت، هستی پس از نیستی است.

(۴) هر امر یا وجودی که آغشته به عدم باشد حادث است.

(۵) هر موجود حادثی نیازمند علت است.

(۶) پس نتیجه این است که جهان به‌عنوان یک واحد خارجی نیازمند علتی خارج از خودش است (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۵، ۱۳۲ و ۱۳۳).

این برهان بر مسلم فرض کردن متحرک بودن جهان مبتنی است و معنایی که علامه از حرکت در این برهان اراده نموده است معنای عام آن، یعنی حرکت از عدم به وجود است و از این طریق در صد اثبات حدوث جهان و در نتیجه اثبات وجود واجب‌الوجود است. این تقریر که بر مبنای حرکت عمومی و جوهری جهان است، این برهان را از چالشی که برهان مبتنی بر حدوث متکلمان گرفتار آن است، رهایی می‌بخشد؛ زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت به‌عنوان امر عرضی و حادث در جهان، حدوث جهان را نتیجه می‌گیرند و توجیه ناموفق آن‌ها بر حدوث جهان از این قرار است که «هر امری که از امر حادث خالی نیست، خود حادث است»، در حالیکه حرکت اگر داخل در جوهر اجسام نباشد، متحرک بودن و در نتیجه حادث بودن جوهر اجسام را نتیجه نمی‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۱۷۲ و ۱۷۳).

اما اگر کسی منکر متغیر بودن اجزاء جهان باشد باز ناچار از قبول علت برای کل جهان است؛ زیرا:

(۱) اگر اجزاء جهان ممکن باشد (با توجه به مطالعات قبل) پس کل جهان ممکن است.

(۲) اگر موجودی ممکن باشد، نیازمند علت است.

(۳) پس اگر جهان ممکن باشد، نیازمند علت است.

پس نتیجه این است که در هر صورت برای جهان ممکنات علتی وجودی بیرون از خودش هست. تقریر علامه از ادامه برهان این گونه است:

و اگر اجزاء جهان را یا بخشی از آن‌ها را متغیر فرض نکنیم باز از اثبات علت وجود برای

آنها گریزی نیست؛ زیرا اثبات کردیم که هر موجود ممکن اگرچه متغیر نبوده باشد، نیازمند

به علت وجود است. در نتیجه برای جهان هستی علت وجودی بیرون از خودش هست.

(علامه طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۵، ۱۳۴)

علامه در تقریر دوم خود از این برهان، با استناد به واقعیت عینی و موجود جهان و با توجه به مقدمه ابتدای برهان، برهان خود را بر امکان فقری و نه امکان ماهوی کل جهان مبتنی

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا ۱۲۱
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

می‌کند و در نتیجه وجود علت‌العلل را اثبات می‌نماید و از این طریق برهان خود را از اشکال برهان وجوب و امکان فلاسفه که بر مبنای اصالت ماهوی است و نه اصالت وجودی، مصون نگه می‌دارد.

با توجه به موارد فوق، آشکار می‌شود که این برهان با توجه به مقدمه‌ای که در ابتدای آن ذکر شده است و با توجه به دو تقریری که علامه از این برهان ارائه داده است، نسبت به برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه، از استواری و اتقان بیشتری برخوردار است و از اشکالاتی که بر آن براهین وارد است، مصون است.

۲-۵) استدلال پنجم

علامه در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* برهان خود بر اثبات وجود واجب‌الوجود را بر مبنای امری بدیهی و انکار ناپذیر یعنی اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آن قرار می‌دهد و واقعیت کل جهان را متکی و پابرجا بر یک واقعیت که خود در ذاتش دارای استقلال است، می‌داند.

این برهان از جمله براهینی است که به علت واسطه قرار نگرفتن مقدمات متعدد و بسیار در اثبات مطلوب و در نتیجه سهل‌الوصول بودن آن به مطلوب، نسبت به براهین دیگر فلاسفه که در اثبات واجب‌الوجود اقامه نموده‌اند، از اتقان و استواری بیشتری برخوردار است؛ زیرا این برهان فقط متکی بر یک امر بدیهی و غیر قابل انکار است که همان اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آن است.

مقدمات این برهان از این قرار است:

مدعا: واقعیت همه موجودات به یک واقعیت مستقل متکی است.

(۱) اصل واقعیت یک امر بدیهی و انکار ناپذیر است.

(۲) اصل واقعیت نابود نشدنی است.

(۳) هر یک از موجودات جهان معلولی است که علتش میان اجزاء دیگر است.

(۴) هستی و واقعیت هرگز بدون استقلال و پابرجایی امکان‌پذیر نیست.

(۵) کل سلسله معلولات نیازمند علتی است که خارج از آن باشد.

(۶) پس واقعیت کل جهان متکی و پابرجا بر یک واقعیت دیگر است که خود در ذاتش دارای استقلال

است (همان، ج ۵، ۱۱۵-۱۰۳).

تحلیل این برهان به این نحو است:

اصل واقعیت یا در ذاتش دارای استقلال است، یا به واقعیتی که بالذات مستقل است متکی است. توجه علامه در این برهان به اصل واقعیت اشیاء و همچنین مسلم فرض کردن این امر که هر جزء معلول از جهان هستی، علتی در میان اجزاء دیگر دارد و از حیث کل و مجموع، اجزاء هستی همه در حکم یک معلول واحد هستند، برهان او را از امتناع تسلسل علل بی‌نیاز کرده و آن را برای دستیابی به

مطلوب مستقیم‌تر کرده است و همین امر برهان او را دارای اتقان و استواری بیشتری می‌کند؛ زیرا براهینی که مبتنی بر امتناع تسلسل علل هستند، لزوماً در میان براهینی که بر اثبات واجب اقامه می‌شوند، دلیل دلیل بکار برده می‌شوند، یعنی دلیلی که یکی از مقدمات دلیل دیگر را اثبات می‌نماید (همان، ۹۷).

از دیگر نقاط قوت این برهان این است که وجود واجب‌الوجود به‌عنوان پدیده‌ای از پدیده‌های جهان و یا به‌عنوان موجودی که جهان را در لحظه‌ای آغاز کرده است، اثبات نمی‌شود؛ بلکه در این برهان، وجود اشیاء نسبت به عدم، وجود است، ولی نسبت به خداوند، لاوجود است و اساساً وجود اشیاء در مقایسه با وجود خداوند، وجود حقیقی نیست، بلکه از قبیل «نمود» و «ظهور» است که پیش از آنکه خود را نشان دهند، او را نشان می‌دهند؛ بر خلاف دیگر براهین اثبات وجود خدا، که همانگونه که برای سایر اشیاء، وجود را اثبات می‌کنند، برای خدا نیز وجودی را اثبات می‌کنند، تنها با این تفاوت که در این براهین، وجود خدا قائم بذات، لایتناهی و ازلی و ابدی است و وجود سایر اشیاء قائم به او و ناشی از اوست، اما در حقیقت وجود تفاوتی میان ذات واجب و سایر اشیاء نیست (همان، ۱۰۶ و ۱۰۷).

بنابراین این برهان از آنجا که در اثبات مطلوب از امتناع تسلسل علل بی‌نیاز است و از آنجا که به اصل واقعیت نظر دارد، نه مفهوم وجود و یا ماهیت اشیاء و هم از حیث نحوه اثبات واجب، متفاوت و متمایز از دیگر ادله اثبات وجود خدا در فلسفه مشاء است و در مرتبه والاتری از اتقان و استواری نسبت به دیگر ادله ابن سینا قرار می‌گیرد.

۲-۶) استدلال ششم

علامه در *نهایه الحکمه* برهان متکلمان را که از طریق حدوث اجسام بر وجود واجب‌الوجود استدلال آورده‌اند تقریر می‌کند. این برهان طی چند مرحله به اثبات وجود واجب‌الوجود می‌پردازد. مرحله اول اثبات این امر است که اجسام خالی از امور حادث نیستند، مرحله دوم اثبات حدوث اجسام است، مرحله سوم اثبات نیازمندی اجسام به علت است و مرحله چهارم اثبات واجب‌الوجود بودن علت اجسام است.

صورت این برهان در طی چند استدلال به این نحو است:
مدعا: پدید آورنده اجسام واجب‌الوجود است.

مرحله اول استدلال:

- ۱) حرکت و سکون امور حادث هستند.
- ۲) اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند.
- ۳) اجسام از امور حادث خالی نیستند.

مرحله دوم استدلال:

- (۱) آنچه از حوادث خالی نیست، خودش حادث است.
- (۲) اجسام از امور حادث خالی نیستند.
- (۳) اجسام حادث هستند.

مرحله سوم استدلال:

- (۱) اجسام حادث هستند.
- (۲) هر حادثی نیازمند محدث است.
- (۳) اجسام نیازمند محدث هستند.

مرحله چهارم استدلال:

- (۱) محدث اجسام یا جسم است، و یا امر جسمانی، یا واجب‌الوجود.
- (۲) اگر محدث اجسام جسم و یا امر جسمانی باشد، دور، یا تسلسل لازم می‌آید.
- (۳) دور و تسلسل باطل است.
- (۴) پس تنها این شقّ که محدث اجسام واجب‌الوجود است باقی می‌ماند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۲۷۲).

علامه این برهان را در اثبات وجود واجب‌الوجود کافی نمی‌داند؛ زیرا این مقدمه که «هرآنچه خالی از حوادث نباشد، پس آن حادث است» نه بین است و نه مبین؛ زیرا متکلمان تغییر در اعراض جوهر را ملازم با تغییر جوهری که موضوع آنهاست، نمی‌دانند و این مقدمات با اعتقاد متکلمان که به حرکت در اعراض اعتقاد دارند تغایر دارد و از آنجا که بر اساس اعتقاد به وجود حرکت در اعراض، حرکت در اعراض جسم مستلزم حرکت در جوهر آن نمی‌شود، بنابراین این مقدمه تنها در صورتیکه مبنی بر حرکت جوهری شود، تامّ می‌شود و دلیل در اثبات واجب کار آمد می‌شود (همان، ۲۷۲).

نقدی که علامه به یکی از مقدمات برهان متکلمان که از طریق حدوث اجسام بر وجود واجب‌الوجود استدلال می‌آورد، نقدی است که ملاًصدرا پیش از این بر این برهان وارد کرده است. البته ملاًصدرا این برهان را دارای دو اشکال که یکی مبنایی و دیگری بنایی است، می‌داند. اما علامه در نقد خود از این برهان تنها به اشکال بنایی آن اشاره کرده است.

اشکال مبنایی این برهان که ملاًصدرا آن را مورد نقد قرار داده است، و پیش از او فخر رازی، نخستین بار، در مباحث‌المشرقیه (فخر رازی، ۱۴۱۰هـ، ج ۱، ۲۳۰) اصل این اشکال را مورد توجه قرار داده بود، از این قرار است که مناط احتیاج معلول به علت حدوث نیست؛ زیرا اگرچه حدوث در خارج همراه وجود است، اما در مقام تحلیل حدوث، مؤخر از وجود و وجود مقدم بر آن است، و امر مؤخر نمی‌تواند علت امر متقدم بر خودش باشد؛ زیرا دور مضمّر لازم می‌آید (جوادی آملی،

۱۳۶۸، بخش یکم از جلد ششم، ۳۳۸ و ۳۳۹).

اشکال بنایی این است که این مقدمه که «هر آنچه خالی از حوادث نباشد، پس آن حادث است» مطابق با اعتقاد متکلمان که قائل به حرکت در اعراض هستند و تغییر در اعراض را ملازم با تغییر در جوهر، نمی‌دانند، مطرح نیست و در اثبات واجب ناموفق است (همان، ۳۴۰ و ۳۴۱).

ملاصدرا برای رفع اشکال مبنایی این برهان، «حدوث زمانی» را به «حدوث ذاتی» و «تعلق ذاتی» ارجاع می‌دهد و اشکال بنایی را بر اساس حرکت جوهری حل می‌کند (همان، ۳۴۱ و ۳۴۲).

با توجه به اشکالاتی که ملاصدرا و همین طور علامه بر این مقدمه که «هر امری که از امور حادث خالی نیست، خود حادث است» بیان نموده‌اند؛ توجیه متکلمان بر حدوث اجسام و در نتیجه اثبات نیازمندی آن‌ها به محدث را ناموفق کرده است. زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت به عنوان امری عرضی و حادث در اجسام، حادث بودن اجسام را نتیجه می‌گیرند، در حالیکه حرکت اگر داخل در جوهر اجسام نباشد، متحرک بودن و در نتیجه حادث بودن جوهر اجسام را نتیجه نمی‌دهد.

به این ترتیب نقد علامه به این برهان و راه حل صدرایی آن مبنی بر ارجاع حرکت در اعراض، به حرکت جوهری اجسام، از صحت و درستی برخوردار است.

۳) برهان حرکت و محرک

۳-۱) تقریر ابن سینا

ابن سینا در کتاب مبدأ و معاد استدلال خود بر اثبات محرکی که متحرک نیست را بر پایه دو مقدمه بنا می‌نهد. مقدمه اول بیان این مطلب است که حرکت در جهان خارج وجود دارد و مقدمه دوم بیان این مطلب است که برای هر متحرکی محرکی است.

ابن سینا بعد از بیان و اثبات این مقدمات، با توجه به مقدمه اول و دوم، وجود حرکت و نیازمندی شیء متحرک به محرک را مسلم فرض می‌کند.

این استدلال که یک برهان خلف است، از یک قیاس متصله استثنایی تشکیل یافته است. این استدلال به این صورت است:

مدعا: علل محرک به علتی که غیر متحرک است، منتهی می‌شوند.

۱) گر علت هر متحرکی خود نیز متحرک باشد، آنگاه علل در زمان واحد تا بی‌نهایت ادامه می‌یابند.

۲) علل در زمان واحد تا بی‌نهایت ادامه نمی‌یابند.

۳) بنابراین علت هر متحرکی محرک غیر متحرک است (ابن سینا، ۱۳۶۳، ۳۸).

بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا ۱۲۵
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

ابطال ادامه یافتن علل تا بی‌نهایت در این برهان به این نحو است که اگر چنین باشد، باید اجسام غیرمتناهی بالفعل در این سلسله وجود داشته باشد که علوم طبیعی محال بودن آن را اثبات کرده است.

ابن‌سینا در این برهان حرکت را به‌عنوان حرکت در اعراض، مورد نظر قرار می‌دهد و در استدلالش برای اثبات محرک نامتحرک، از امتناع تسلسل استفاده می‌کند، اما روشی که او در این برهان برای اثبات امتناع تسلسل علل محرک اتخاذ می‌کند، با استناد به علوم طبیعی است، نه با استفاده از طریقی که در فلسفه پیموده می‌شود. این برهان در اثبات محرک نامتحرک با برهان وجوب و امکان تتمیم نیافته است و قادر به اثبات واجب‌الوجود بودن محرک غیر متحرک نیست. البته ابن‌سینا در استدلالش با توجه به طریقی که در اثبات امتناع تسلسل پیش می‌گیرد، تنها وجود محرک اول که غیر متحرک است را اثبات می‌کند و مجرد بودن محرک اول را اثبات نمی‌کند.

۲-۳) تقریر علامه طباطبایی

علامه در نهاییه/الحکمه از طریق حرکت و تغییر بر وجود خداوند استدلال می‌کند و این روش را روش علمای طبیعی در اثبات وجود خدا می‌داند. در این برهان برای اثبات وجود محرک غیر متحرک مجرد که واجب‌الوجود بالذات است، از تتمیم برهان حرکت به برهان وجوب و امکان استفاده شده است؛ زیرا در غیر این صورت واجب‌الوجود بودن این محرک غیر متحرک اثبات نمی‌شد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۲۷۱ و ۲۷۲).

مقدمات این برهان از این قرار است:

(۱) وجود حرکت در خارج.

(۲) نیازمندی حرکت به محرک.

(۳) احتیاج حرکت به علت فاعلی و حقیقی؛ زیرا اگر تنها نیازمند علت اعدادی و مجازی باشد تسلسل محرک‌ها همانند تسلسل حرکات، تسلسل تعاقبی می‌شود و تسلسل تعاقبی بر خلاف تسلسل دفعی از نظر حکما مشکلی ندارد.

(۴) تسلسل و دور محال است.

(۵) تتمیم برهان حرکت به برهان وجوب و امکان؛ زیرا در غیر این صورت برهان حرکت فقط وجود یک موجود مجرد را اثبات خواهد کرد، نه وجود واجب‌الوجود بالذات را. (همان)

آنچه که از نقل این برهان آشکار شد، این است که علامه حرکت را به معنای حرکت در جوهر و نه حرکت در اعراض لحاظ کرده است. همچنین او با تتمیم این برهان به برهان وجوب و امکان به اثبات وجود واجب‌الوجود می‌پردازد؛ زیرا برهان حرکت به خودی خود تنها اثبات‌کننده وجود محرک غیر متحرکی است که مجرد از ماده و قوه است، نه وجود واجب‌الوجود.

تقریر علامه از برهان حرکت و محرک برای اثبات وجود واجب‌الوجود و نیز تقریر دیگر این برهان توسط ابن‌سینا، بر اساس مسلم فرض کردن دو مقدمه بنا نهاده شده است که عبارتند از: وجود حرکت در خارج و نیازمندی متحرک به محرکی غیر از خودش.

همانگونه که از نقل این براهین آشکار شد، تقریر ابن‌سینا از این برهان، بر خلاف تقریر علامه، از طریق برهان وجوب و امکان تتمیم نیافته است و قادر به اثبات واجب‌الوجود بودن محرک غیر متحرک نیست؛ البته با توجه به نتیجه‌ای که ابن‌سینا از برهانش می‌گیرد و نیز با توجه به طریقی که او در استدلالش، برای اثبات امتناع تسلسل محرک‌ها پیش می‌گیرد، به نظر می‌رسد که سعی او، تنها، برای اثبات وجود محرک اول غیر متحرک است، و درصدد اثبات مجرد بودن این محرک اول نیست. ابن‌سینا در استدلالش مانند تقریر علامه برای اثبات مطلوب خود از امتناع تسلسل استفاده می‌کند؛ اما او امتناع تسلسل علل محرک را از طریق استناد به علوم طبیعی اثبات می‌نماید، نه از طریق استناد به آنچه که در فلسفه مطرح است.

اما آنچه که به‌طور کلی استدلال علامه را از استدلال ابن‌سینا متمایز می‌کند، این مطلب است که علامه برهانش را بر پایه حرکت جوهری مطرح کرده و در استدلالش، حرکت را به‌عنوان آنچه که در جوهر و گوهر اشیاء است، لحاظ کرده است، در حالیکه در تقریرات نقل شده از ابن‌سینا چنین مقدمه‌ای مسلم فرض نشده است و ابن‌سینا تنها حرکت را به‌عنوان حرکت در اعراض مورد نظر قرار می‌دهد، در حالیکه برهان حرکت و محرک بر محور حرکت در اعراض نمی‌تواند برای اثبات محرک غیر متحرک کافی باشد؛ زیرا اگر حرکت و تغییر در عوارض و اوصاف اشیاء باشد در حیطة همان عوارض و اوصاف نیازمند به محرک است و با این بیان گوهر و ذات اشیاء، همانگونه که از حرکت و تغییر مصون است، از محرک نیز بی‌نیاز است. همچنین اعراض به‌صورت تسلسل تعاقبی، به‌طور غیرمتمنهای، می‌توانند دارای حرکت و محرک باشند؛ زیرا در تسلسل تعاقبی علل محرک، نیازی به منتهی شدن سلسله محرکات به محرک اول غیرمحرک، نیست. به این ترتیب نیاز حرکت به محرک در محور همان اوصاف و عوارض و خارج از دایره گوهر و ذات اجسام، اثبات می‌شود. بنابراین تنها با استفاده از حرکت جوهری است که دامنه حرکات، ذات و عوارض امور حقایق طبیعی را فرا می‌گیرد و به این ترتیب وجود محرک نامتحرک فوق طبیعی اثبات می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۱۷۲ و ۱۷۴).

نکته‌ای که در برهان حرکت و محرک علامه وجود دارد این است که علامه در قسمت اول این برهان برای اثبات وجود محرک غیر متحرک و نیز لزوم منتهی شدن سلسله علل محرک به محرک غیر متحرک فوق طبیعی، متوسل به امتناع تسلسل و دور در علل محرکه مادی می‌شود، در حالیکه علامه با استفاده از مقدماتی که خود در جلد چهارم اصول فلسفه و روش رئالیسم در مبحث قوه و فعل، برای اثبات حرکت عمومی جهان مطرح کرده است، می‌توانست بدون استفاده از امتناع دور و تسلسل محرک‌های مادی، دامنه محرک نامتحرک را به خارج از عالم ماده بکشاند؛ به این ترتیب که با توجه به حرکت عمومی و بالذات جهان ماده و همچنین با استفاده از این مقدمه که هر متحرکی در حرکتش نیازمند به

۱۲۷ بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

محرکی غیر از خودش است، نیازمندی جهان طبیعت را به وجود محرک نامتحرک فوق طبیعی و خارج از عالم ماده اثبات نماید و مرحله اول برهانش را که اثبات محرک نامتحرک فوق طبیعی است، بی‌نیاز از امتناع تسلسل و دور نماید، و در مرحله دوم برهان، همانطور که علامه خود نیز بیان کرده است، با استفاده از متمیم این برهان به برهان وجوب و امکان، وجود واجب‌الوجود را اثبات نماید. مقدماتی که استدلال علامه، در مبحث قوه و فعل، برای اثبات حرکت عمومی جهان بر آن‌ها مبتنی است از این قرار است:

مقدمه اول: هر امر دارای قوه و فعل متحرک است، پس حرکت تنها در عالم ماده مطرح می‌شود.

مقدمه دوم: وجود حرکت جوهری در عالم ماده.

مقدمه سوم: ارتباط وجودی اجزای جهان طبیعت که در کل یک واحد پهنانور را تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌ای که از این مقدمات به دست می‌آید حرکت عمومی جهان و متحرک بالذات بودن آن است.

بر اساس نتیجه به دست آمده از این مقدمات که همان اثبات حرکت عمومی و بالذات جهان است، دامنه علل محرک نامتحرک به خارج از عالم ماده کشانده می‌شود و نیازی به استفاده از امتناع تسلسل، برای اثبات محرک نامتحرک در خارج از عالم ماده، نیست.

۴) نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی و مقایسه‌های انجام شده میان تقریرات ابن‌سینا و علامه طباطبایی از دو برهان علت و معلول و حرکت و محرک آشکار می‌شود که نه‌تنها تقریرات جدید علامه از این ادله، که به تأسی از ملأصدرا ارائه نموده است، نسبت به تقریرات ابن‌سینا قابل توجه است؛ بلکه آن دسته از ادله او نیز که در زمره اخذ و اقتباس‌های علامه از ابن‌سینا محسوب می‌شوند، دارای نقاط قوت بسیاری نسبت به ادله ابن‌سینا است.

با توجه به این مطلب که علامه یکی از فلاسفه بزرگ معاصر در مکتب حکمت متعالیه است، اکثر تقریرات علامه از ادله اثبات وجود خدا، متأثر از تقریرات ملأصدرا در این باب است که علامه به تأسی از ملأصدرا در مواردی تقریرها را تغییر داده است، مانند: دو استدلال علامه در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* که یکی مبتنی بر اصل واقعیت و مقومات آن است و دیگری منطبق بر برهان وجوب و امکان فلاسفه و نیز استدلال او از برهان حرکت و محرک که مبتنی بر حرکت جوهری اشیاء است. این تقریرات از جمله مواردی هستند که در مقایسه با تقریرات ابن‌سینا در زمره تقریرات جدید علامه محسوب می‌شوند.

استدلال علامه از برهان علت و معلول که مبتنی بر علیت عمومی میان اجزاء عالم است و نیز استدلال

او مبتنی بر حدوث نفس انسانی از جمله اخذ و اقتباس‌های علامه است. بنابراین از بررسی مقایسه‌ای میان تقریرات این دو فیلسوف بزرگ از دو برهان علت و معلول و حرکت و محرک، اقتدار علامه در تقریر استدلال‌های متعدد از این دو برهان و نیز اتقان و استواری ادله او نسبت به ادله ابن‌سینا آشکار می‌شود.

منابع

- ابن‌سینا. (۱۳۶۸). *اثسارات و تنبیهات*، ترجمه و شرح از دکتر حسن ملکشاهی، تهران: انتشارات سروش.
- _____. (۱۳۷۹). *الاثسارات و التنبیهات*، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، شرح شرح قطب‌الدین رازی، تهران.
- _____. (۱۴۰۴). *الهیات شفا*، راجعه و قدم له: الدكتور ابراهیم بیومی مذکور، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی نجفی.
- _____. (بی‌تا). *رسائل شیخ رئیس ابی علی سینا*، قم: بیدار.
- _____. (۱۳۶۳). *مبدأ و معاد*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران.
- _____. (۱۳۷۹). *النجاه من الغرق فی بحر الضلالات*، تصحیح: محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- بهشتی، احمد. (۱۳۸۳). *هستی و علل آن*، قم: بوستان کتاب قم.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵). *تبیین براهین اثبات وجود خدا*، قم: اسراء.
- _____. (۱۳۶۸). *شرح حکمت متعالیه*: الزهرا.
- الرازی، فخرالدین. (۱۴۱۰). *المباحث المشرقیه*، تحقیق و تعلیق: محمد المعتصم بالله بغدادی، بیروت: دارالکتاب عربی.
- شیرازی، صدر المتألهین. (۱۳۶۰). *سواهد الربوبیه*، تعلیق و تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____. (۱۳۶۲). *مبدأ و معاد*، به کوشش احمد حسینی اردکانی و عبدالله نورانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شیروانی، علی. (۱۳۷۳). ترجمه و شرح *نهایه الحکمه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۵). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی از استاد مطهری، تهران: صدرا.
- _____. (۱۳۸۶ ه.ق). *تعلیق بر اسفار اربعه*، قم: المکتبه المصطفویه.

۱۲۹ بررسی ادله جهان‌شناختی در آثار علامه طباطبائی و مقایسه آن با آراء ابن‌سینا
(Cosmological Arguments A Comparative Study of the Ideas of Allameh
Tabataba'i and Avicenna)

_____ . (بی‌تا). **تفسیرالمیزان**، سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: مؤسسه مطبوعات
دارالعلم.

_____ . (۱۳۶۲). **نهایه الحکمه**، قم: مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
کرمی، محمد تقی؛ و سعادت مصطفوی، سید حسن. (پاییز و زمستان ۱۳۸۷). **انیت و یقین آور بودن
برهان صدیقین** سینوی، نامه حکمت، سال ششم، شماره دوم.
مطهری، مرتضی. (اردیبهشت ۱۳۷۲). **مجموعه آثار**، تهران: صدرا.
_____ . (۱۳۷۵). **پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم**، تهران: صدرا.

